

گوسفند گمشده

¹ و چون همه باگیریان و گناهکاران به نزدش می آمدند تا کلام او را بشنوند،² فریسیان و کاتبان همه کنان می گفتند: این شخص، گناهکاران را می پذیرد و با ایشان می خورد.³ پس برای ایشان این مثل را زده، گفت:⁴ کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود که آن نود و نه را در صحرا نگذارد و از عقب آن گمشده نرود تا آن را بیابد؟⁵ پس چون آن را یافت، به شادی بر دوش خود می گذارد،⁶ و به خانه آمده، دوستان و همسایگان را می طلبد و بدیشان می گوید: با من شادی کنید زیرا گوسفند گمشده خود را یافته ام.⁷ به شما می گویم که بر این منوال خوشی در آسمان رخ می نماید به سبب توبه یک گناهکار بیشتر از برای نود و نه عادل که احتیاج به توبه ندارند.

درهم گمشده

⁸ یا کدام زن است که ده درهم داشته باشد هرگاه یک درهم گم شود، چراغی افروخته، خانه را جاروب نکند و به دقت تفحص نماید تا آن را بیابد؟⁹ و چون یافت، دوستان و همسایگان خود را جمع کرده، می گوید: با من شادی کنید زیرا درهم گمشده را پیدا کرده ام.¹⁰ همچنین به شما می گویم شادی برای فرشتگان خدا روی می دهد به سبب یک خطاکار که توبه کند.

پسر گمشده

¹¹ باز گفت: شخصی را دو پسر بود.¹² روزی پسر کوچک به پدر خود گفت: ای پدر، رخصت اموالی که باید به من رسد، به من بده. پس او مایملک خود را بر این دو تقسیم کرد.¹³ و چندی نگذشت که آن پسر کهنتر، آنچه داشت جمع کرده، به ملکی بعید کوچ کرد و به عیاشی ناهنجار، سرمایه خود را تلف نمود.¹⁴ و چون تمام را صرف نموده بود، قحطی سخت در آن دیار حادث گشت و او به محتاج شدن شروع کرد.¹⁵ پس رفته، خود را به یکی از اهل آن ملک پیوست. وی او را به املاک خود فرستاد تا گرازبانی کند.¹⁶ و آرزو می داشت که شکم خود را از خرنوبی که خوکان می خوردند سیر کند و هیچ کس او را چیزی نمی داد.¹⁷ آخر به خود آمده، گفت: چقدر از مزدوران پدرم نان فراوان دارند و من از گرسنگی هلاک می شوم!¹⁸ برخاسته، نزد پدر خود می روم و بدو خواهم گفت: ای پدر، به آسمان و به

مثل الخروف الضال والدرهم المفقود

¹ وَكَانَ جَمِيعُ الْعَشَّارِينَ وَالْخُطَاةِ يَذْنُونَ مِنْهُ لِيَسْمَعُوهُ. ² فَتَذَمَّرَ الْفَرِيسِيُّونَ وَالْكَتَبَةُ قَائِلِينَ: هَذَا يَقْبَلُ خُطَاةً وَيَأْكُلُ مَعَهُمْ. ³ فَكَلَّمَهُمْ بِهَذَا الْمَثَلِ قَائِلًا: أَيُّ إِنْسَانٍ مِنْكُمْ لَهُ مِئَةُ خُرُوفٍ وَأَصَاعٌ وَاحِدٌ مِنْهَا، أَلَا يَبْتَزُّكَ التَّسْعَةُ وَالْتِّسْعِينَ فِي الْبَرِّيَّةِ وَيَذْهَبُ لِأَجْلِ الصَّالِّ حَتَّى يَجِدَهُ؟ ⁵ وَإِذَا وَجَدَهُ يَصْعُقُهُ عَلَى مَكْنِيَّتِهِ قَرَحًا، ⁶ وَيَأْتِي إِلَى بَيْتِهِ وَيَدْعُو الْأَصْدِقَاءَ وَالْجِيرَانَ قَائِلًا لَهُمْ: أَفْرَحُوا مَعِيَ، لِأَنِّي وَجَدْتُ خُرُوفِي الصَّالِّ. ⁷ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّهُ هَكَذَا يَكُونُ فَرَحٌ فِي السَّمَاءِ بِخَاطِئٍ وَاحِدٍ يَتُوبُ أَكْثَرَ مِنْ تِسْعَةِ وَتِسْعِينَ بَاطِلًا لَا يَحْتَاجُونَ إِلَى تَوْبَةٍ. ⁸ أَوْ أَبْنَاهُ امْرَأَةٍ لَهَا عَشْرَةُ ذُرَاهِمٍ إِنْ أَصَاعَتْ ذَرْهَمًا وَاحِدًا، أَلَا تُوقِدُ سِرَاجًا وَتَكْنِسُ النَّبْتَ وَتُقَيِّشُ بِاجْتِهَادٍ حَتَّى تَجِدَهُ؟ ⁹ وَإِذَا وَجَدْتُهُ تَدْعُو الصَّدِيقَاتِ وَالْجَارَاتِ قَائِلَةً: أَفْرَحْنَ مَعِيَ، لِأَنِّي وَجَدْتُ الذَّرْهَمَ الَّذِي أَضَعْتُهُ. ¹⁰ هَكَذَا، أَقُولُ لَكُمْ، يَكُونُ فَرَحٌ قُدَّامَ مَلَائِكَةِ اللَّهِ بِخَاطِئٍ وَاحِدٍ يَتُوبُ.

مثل الابن الضال

¹¹ وَقَالَ: إِنْسَانٌ كَانَ لَهُ ابْنَانِ، ¹² فَقَالَ أَصْغَرُهُمَا لِأَبِيهِ: يَا أَبِي، أَعْطِنِي الْقِسْمَ الَّذِي يُصِيبُنِي مِنَ الْمَالِ. فَقَسَمَ لَهُمَا مَعِيشَتَهُ. ¹³ وَبَعْدَ أَيَّامٍ لَبِسَتْ بَكْيَرَةٌ جَمَعَ الْإِبْنِ الْأَصْغَرُ كُلَّ شَيْءٍ وَسَافَرَ إِلَى كُورَةِ بَعِيدَةٍ وَهُنَاكَ بَدَّرَ مَالَهُ بِعَيْشٍ مُسْرِفٍ. ¹⁴ فَلَمَّا أَنْفَقَ كُلَّ شَيْءٍ حَدَثَ جُوعٌ شَدِيدٌ فِي تِلْكَ الْكُورَةِ فَابْتَدَأَ يَحْتَاجُ. ¹⁵ فَمَضَى وَالتَّصَقَّ بِوَاحِدٍ مِنْ أَهْلِ تِلْكَ الْكُورَةِ فَأَرْسَلَهُ إِلَى حُقُولِهِ لِيَعْرِىَ خَتَّارِي. ¹⁶ وَكَانَ يَنْتَهِي أَنْ يَمْلَأَ بَطْنَهُ مِنَ الْخُرُوبِ الَّذِي كَانَتْ الْخَتَّارِي تَأْكُلُهُ، فَلَمْ يُعْطِهِ أَحَدٌ. ¹⁷ فَارْجَعَ إِلَى تَفْسِيهِ وَقَالَ: كَمْ مِنْ أَجِيرٍ لِأَبِي يُفْضَلُ عَنْهُ الْخُبْزُ وَأَنَا أَهْلُكُ جُوعًا. ¹⁸ أَقُومُ وَأَذْهَبُ إِلَى أَبِي وَأَقُولُ لَهُ: يَا أَبِي، أَخْطَأْتُ إِلَى السَّمَاءِ وَقُدَّامَكَ، ¹⁹ وَلَسْتُ مُسْتَحِقًّا بَعْدُ أَنْ أَدْعَى لَكَ ابْنًا، إِنْجَلْنِي كَأَحَدِ أَجْرَاكَ. ²⁰ فَقَامَ وَجَاءَ إِلَى أَبِيهِ. وَإِذْ كَانَ لَمْ يَزَلْ بَعِيدًا، رَأَاهُ أَبُوهُ، فَتَحَنَّنَ وَرَكَضَ وَوَقَعَ عَلَى عُنُقِهِ وَقَبَّلَهُ. ²¹ فَقَالَ لَهُ الْإِبْنُ: يَا أَبِي، أَخْطَأْتُ إِلَى السَّمَاءِ وَقُدَّامَكَ وَلَسْتُ مُسْتَحِقًّا بَعْدُ أَنْ أَدْعَى لَكَ ابْنًا. ²² فَقَالَ الْأَبُ لِعَبِيدِهِ: أَخْرِجُوا الْخَلَّةَ الْأُولَى وَالْأَلْسُوهُ وَاجْعَلُوا خَاتِمًا فِي يَدِهِ وَجِدَاءً فِي رِجْلَيْهِ، ²³ وَقَدِّمُوا الْعِجْلَ الْمُسَمَّنَ وَادْبَحُوهُ فَتَأْكُلْ وَيَفْرَحْ، لِأَنَّ ابْنِي هَذَا كَانَ مَيِّتًا فَعَاشَ وَكَانَ ضَالًّا فَوُجِدَ. فَابْتَدَأُوا يَفْرَحُونَ. ²⁵ وَكَانَ ابْنُهُ الْأَكْبَرُ فِي الْحَقْلِ، فَلَمَّا جَاءَ وَقَرَّبَ

مِنَ الْبَيْتِ سَمِعَ صَوْتَ آلَاتٍ طَرَبٍ وَرُقْصًا.²⁶ قَدَعَا وَاجِدًا
مِنَ الْغُلَّامَانِ وَسَأَلَهُ: مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ هَذَا؟²⁷ فَقَالَ لَهُ:
أَحْوَكُ جَاءَ قَدَحَ أَبُوكَ الْعِجْلَ الْمُسَمَّنَ لِأَنَّهُ قَبْلَهُ
سَالِمًا.²⁸ فَغَضِبَ وَلَمْ يُرِدْ أَنْ يَدْخُلَ، فَخَرَجَ أَبُوهُ يَطْلُبُ
إِلَيْهِ.²⁹ فَأَجَابَ وَقَالَ لِأَيِّهِ: هَا أَنَا أَخِذْتُكَ سِينَنَ هَذِهِ
عَدَدُهَا وَقَطَّ لَمْ أَتَجَاوَزْ وَصِيَّتَكَ وَجَدِيًّا لَمْ تُعْطِنِي قَطَّ
لَأُفْرَحَ مَعَ أَصْدِقَائِي.³⁰ وَلَكِنْ لَمَّا جَاءَ ابْنُكَ هَذَا، الَّذِي أَكَلَ
مَعَ عِشَّتِكَ مَعَ الزَّوَانِي، دَبَحْتُ لَهُ الْعِجْلَ الْمُسَمَّنَ.³¹ فَقَالَ
لَهُ: يَا بُنَيَّ، أَنْتَ مَعِيَ فِي كُلِّ جِينٍ وَكُلُّ مَا لِي فَهُوَ
لَكَ.³² وَلَكِنْ كَانَ يَنْتَعِي أَنْ تَفْرَحَ وَتُسَرَّ لِأَنَّ أَحَاكَ هَذَا
كَانَ مَيَّنًا قَعَاشَ وَكَانَ صَالًا قَوَّجِدَ.

حضور تو گناه کرده‌ام،¹⁹ و دیگر شایسته آن نیستیم که
پسر تو خوانده شوم؛ مرا چون یکی از مزدوران خود
بگیر.²⁰ در ساعت برخاسته، به سوی پدر خود متوجه
شد. اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده، ترجم نمود
و دوان دوان آمده، او را در آغوش خود کشیده،
بوسید.²¹ پسر وی را گفت: ای پدر، به آسمان و به
حضور تو گناه کرده‌ام و بعد از این لایق آن نیستیم که
پسر تو خوانده شوم.²² لیکن پدر به غلامان خود گفت:
جامه بهترین را از خانه آورده، بدو بپوشانید و
انگشتی بر دستش کنید و نعلین بر پایهایش،²³ و
گوساله پرواری را آورده ذبح کنید تا بخوریم و شادی
نماییم.²⁴ زیرا که این پسر من مرده بود، زنده گردید و
گم شده بود، یافت شد. پس به شادی کردن شروع
نمودند.²⁵ اما پسر بزرگ او در مزرعه بود. چون آمده،
نزدیک به خانه رسید، صدای ساز و رقص را
شنید.²⁶ پس یکی از نوکران خود را طلبیده، پرسید: این
چیست؟²⁷ به وی عرض کرد: برادرت آمده و پدرت
گوساله پرواری را ذبح کرده است زیرا که او را صحیح
باز یافت.²⁸ ولی او خشم نموده، نخواست به خانه
درآید، تا پدرش بیرون آمده به او التماس نمود.²⁹ اما او
در جواب پدر خود گفت: اینک، سالها است که من
خدمت تو کرده‌ام و هرگز از حکم تو تجاوز نورزیده و
هرگز بزغالهای به من ندادی تا با دوستان خود شادی
کنم.³⁰ لیکن چون این پسر آمد که دولت تو را با
فاحشه‌ها تلف کرده است، برای او گوساله پرواری را
ذبح کردی.³¹ او وی را گفت: ای فرزند، تو همیشه با
من هستی و آنچه از آن من است، مال تو است.³² ولی
می‌بایست شادمانی کرد و مسرور شد زیرا که این
برادر تو مرده بود، زنده گشت و گم شده بود، یافت
گردید.